

به نام خدای مهربان

سرزمین قصه‌ها

ساله‌ها



قصه‌ها پنی برای

دایناسوری که حمام نمی‌رفت و ۱۱ قصه‌ی دیگر

جان استیمسون • ترجمه‌ی فاطمه زرگری • تصویرگر: جو پاری

چاپ سوم



کتاب‌های قاصدک
واحد کودک و نوجوان
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر



دفتر و نمایشگاه مرکزی:

تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره ۲۰، طبقه اول غربی

تلفن:

۰۲۱ ۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) • تلفکس: ۶۶۴۸۲۶۳

کد پستی: ۱۳۱۵۸۵۳۴۹۳ • سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۶۳

www.zekr.co • Email: zekr_publishery@yahoo.com

- قصه‌هایی برای ۲ ساله‌ها
- دایناسوری که حمام نمی‌رفت و ۱۱ قصه‌ی دیگر
- نویسنده: جان استیمسون • مترجم: فاطمه زرگری
- تصویرگر: جو پاری
- مدیر هنری: حسین نیلچیان • صفحه‌آرا: مهتاب یعقوبی
- تیراژ: ۱۵۰۰ جلد • چاپ سوم: ۱۳۹۳ • کد: ۸۹/۳۵۹
- لیتوگرافی: کارا • چاپ و صحافی: قدیانی
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۳۶۹-۵
- شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۳۸۸-۶
- ی حقوق محفوظ است.
- شماره کتابشناسی ملی

استیمسون، جان Stimson, Joan :

دایناسوری که حمام نمی‌رفت و ۱۱ قصه‌ی دیگر/ جان استیمسون :

ترجمه‌ی فاطمه زرگری؛ تصویرگر جو پاری.

تهران: نشر ذکر.

مصور، رنگی (۳۰ص).

۵- ۳۶۹-۳۰۷-۹۶۴-۹۷۸

فیبا

یادداشت

یادداشت

موضوع

شناسه افزوده

شناسه افزوده

شناسه افزوده

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

بالاتر عنوان: قصه‌هایی برای ۲ ساله‌ها

گروه سنی: الف

داستان‌های کوتاه، تخیلی.

پاری، جو، تصویرگر

Parry, Jo :

زرگری، فاطمه، ۱۳۵۳، مترجم

۱۳۸۹ د ۴۹۴ الف ۸۰/۸۸۳ دا

۲۰۷۹۶۹۴

صبحانه‌ی کریستین

کریستین، یک بچه اسب آبی پر خوری است. او برشتوک شیرین را خیلی دوست دارد.

یک روز صبح، وقتی مامان می‌خواست صبحانه آماده کند، دید که برشتوک ندارند.



کریستین نق زد و قهر کرد و گفت: «من
برشتوک شیرین خودم را می‌خواهم.» بعد
هم قاشقش را روی میز کوبید.



مامان، ویلیام را صدا کرد، تا به بازار برود و
برای کریستین برشتوک بخرد.

مامان گفت: «بیا! این پول برای خریدن ۱۰ تا
جعبه‌ی برشتوک کافی است. می‌توانی چرخ
دستی بابا را با خودت ببری.»



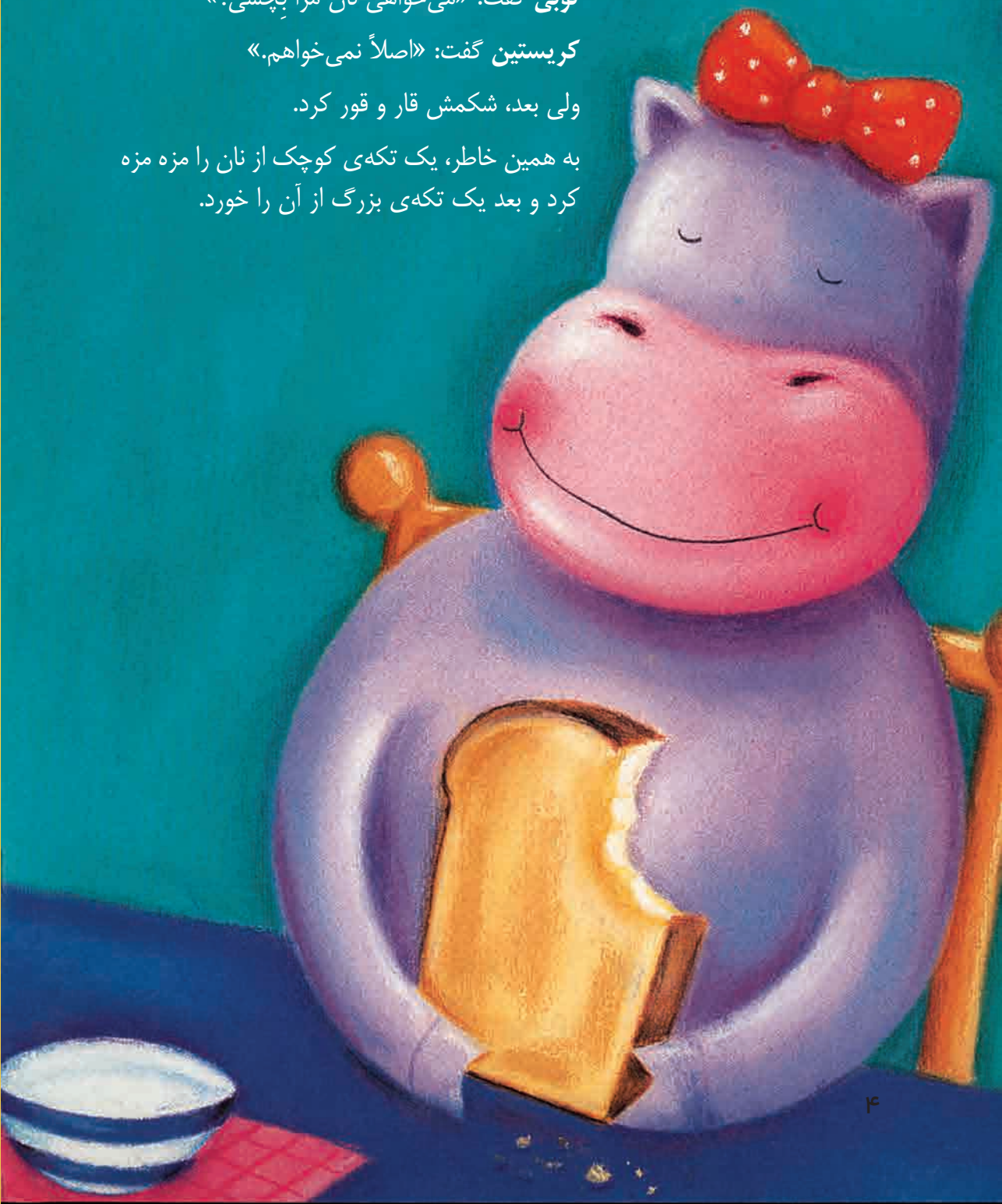
بعد، بقیه‌ی اعضای خانواده‌ی اسب آبی شروع کردند
تا صبحانه‌شان را بخورند.

توبی گفت: «می‌خواهی نان مرا بچشی؟»

کریستین گفت: «اصلاً نمی‌خواهم.»

ولی بعد، شکمش قار و قور کرد.

به همین خاطر، یک تکه‌ی کوچک از نان را مزه مزه
کرد و بعد یک تکه‌ی بزرگ از آن را خورد.



آلبرت گفت: «یک کم از سیب من بخور.»
کریستین گفت: «نه، نمی‌خواهم.» «ولی بعد، شکمش
قار و قور کرد.
به همین خاطر، اول یه گاز کوچولو به سیب زد و بعد
یک گاز گنده‌تر.





پُلی گفت: «یک کم از پوره‌ی من بخور.»
کریستین گفت: «نه، نمی‌خواهم.» ولی باز سر
و صدای شکمش درآمد.
بعد، یک قاشق کوچولو از پوره مزه مزه کرد و بعد
یک قاشق پُر از آن را خورد.

